

## هفت خاندان دوره هخامنشی در مدارک مکتوب و باستان‌شناختی: نمونه گبر یاس<sup>(۱)</sup>

بهمن فیروزمندی

دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

علی بهادری<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷ تا ص ۳۶)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۴/۲۷؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۶/۳۰

### چکیده

بسیاری از پدیده‌ها و تحولات تاریخی ایران باستان و از جمله دوره هخامنشی ریشه در ساختار قبیله‌ای جامعه و قدرت دارد. یکی از این پدیده‌ها هفت خاندان بزرگ است که به رهبری داریوش موفق شدند بردیا / گوماته را سرنگون کنند. نویسندگان باستان تأیید می‌کنند که از این زمان تا پایان دوره ساسانی هفت خاندان با اسامی گوناگون نقش مهمی در ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران باستان ایفا کرده‌اند. گبر یاس یکی از اعضای هفت خاندان زمان داریوش اول است که در سنگنبشته بیستون شخصی از قبیله پاتیشوری خوانده می‌شود و در گل‌نبشته‌های باروی تخت‌جمشید و نقوش مهر برجای‌مانده آثاری از او دیده می‌شود. با توجه به این مدارک، به نظر می‌رسد که گبر یاس در مقام خان قبیله پاتیشوری یکی از بزرگ مالکان منطقه شمال غرب فارس و جنوب شرق خوزستان بوده و قلمرو قبیله پاتیشوری نیز در همین ناحیه قرار داشته است. لیدوما (جنگان فعلی)، محل کشف آثار متعدد معماری هخامنشی، احتمالاً مرکز منطقه‌ای/ قبیله‌ای گبر یاس بوده است. گوردخمه‌های صخره‌ای هخامنشی شرق بهبهان را نیز می‌توان بدو نسبت داد. این منطقه شدیداً تحت تأثیر فرهنگ و هنر عیلام قرار داشته و همان گونه که از مهر شخصی گبر یاس برمی‌آید، او نیز از این نفوذ برکنار نمانده است.

**واژه‌های کلیدی:** هخامنشیان، هفت خاندان، گبر یاس، گل‌نبشته‌های تخت‌جمشید، فهلیان.

### ۱. مقدمه

به گزارش سنگنبشته بیستون (Kent 1953: 130)، شش پارسی به اسامی اوتانه<sup>۱</sup>، گوبروه<sup>۲</sup>، آردومنیس<sup>۳</sup>، ویندفرنه<sup>۴</sup>، بگبوخسه<sup>۵</sup> و ویدرته<sup>۶</sup> که با یک اختلاف (آسپاتینس<sup>۷</sup> به جای اردومنیس) در تاریخ هرودت (III. 65-70) نیز ثبت شده‌اند، موفق شدند بر دیا یا گوماته<sup>۸</sup> را به رهبری داریوش سرنگون کنند.<sup>۹</sup> به گواهی مورخان و فیلسوفان غرب معاصر با هخامنشیان از هرودت تا افلاطون و مورخان اعصار بعد، هفت خاندان از دوره هخامنشی به بعد همواره در ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران باستان حاضر بوده و به اشکال و اسامی گوناگون تا اواخر دوره ساسانی با تسلط همه‌جانبه بر منابع قدرت و ثروت حضور خود را تداوم بخشیده‌اند (Shahbazi 2002a: 512; Shahbazi 2002b: 521). با این همه، اغلب پژوهشگران تاریخ ایران هخامنشی در ارزیابی نهایی خود نه فقط از به رسمیت شناختن هفت تن یا هفت خاندان به عنوان یک سازمان سیاسی و حقیقت تاریخی و دخیل در ساختار سیاسی و اقتصادی و نظامی شاهنشاهی هخامنشی خودداری ورزیده‌اند (Shahbazi 1983: 243)، بلکه حتی آن را از مقوله خیال‌بافی و داستان و تخیلات قلمداد کرده‌اند (Briant 2002: 137). در این مقاله با انتخاب رئیس یکی از این خاندان‌ها، یعنی گوبروه (گبریا)، تلاش شده است موضوع هفت خاندان از سطحی نظری به قلمرو واقعیت نزدیک‌تر شود. در قدمی جلوتر، فرضیه شناسایی آثار مادی احتمالی مربوط به خاندان گبریا نیز به آزمون گذاشته شده است.

### ۲. ساختار قبیله‌ای جامعه و قدرت در دوره هخامنشی

در اواخر نیمه اول قرن ششم ق.م کورش دوم (بزرگ) رهبری قبایل مهم پارس را به دست آورد و با فتوحات گسترده شاهنشاهی هخامنشی را بنیان نهاد. اما بستر و زمینه اجتماعی پارس در زمان برآمدن کورش و جایگاه او و شاهان بعدی هخامنشی در ساختار قبیله‌ای پارس (Henkelman 2011) و نوع تعاملات آنان با رهبران این نظام قبیله‌ای از کدام سنخ بودند؟

- 
1. Utāna
  2. Gaubaruva
  3. Ardumaniš
  4. Vindafarna
  5. Bagabuxša
  6. Vidarna
  7. Aspathines
  8. Gaumāta

وجود قبایل و خان‌سالاری‌های متعدد پارسی و مادی در منطقه زاگرس مرکزی قرون نهم و هشتم ق.م (Diakonoff 1985: 87; Roaf 1995: 58) و توصیف هرودت از شش قبیله مادها (Hdt. I. 101) نشان از ساختار قبیله‌ای پارسیان شمال غرب ایران دارد. توصیف هرودت (I. 125) از جامعه پارس نشانگر آن است که پارسیان جنوب ایران، که شاید مقارن با همین دوره زمانی وارد منطقه فارس شدند (Stronach 1997: 36)، نیز نظام قبیله‌ای مشابهی داشته‌اند: قبایل کوچک و بزرگ تحت رهبری رده‌ای از اشراف. به روایت هرودت (I. 126)، کورش پس از عزم خویش بر تشکیل حکومت، مجمعی را مرکب از قبایل پارسی و مهم‌ترین سرکردگان آنان ترتیب داد و برنامه خود را بر ایشان فاش ساخت. می‌توان تصور کرد که رؤسای قبایل و خاندان‌ها تنها با ذکر شروطی، از جمله مشارکت آنان در اداره حکومت، حاضر به همکاری با کورش شده‌اند. هر یک از رؤسای قبایل پارسی که ظاهراً میان آنان مبارزات شدیدی در جریان بوده است، نیروی نظامی خود را در سپاه شاه داشتند (Briant 2002: 19). شاید ماهیت نظام شش‌گانی سپاه هخامنشی در تاریخ هرودت (VII. 82) معلول همین امر باشد، آنجا که مورخ یونانی در پایان توصیف سپاه خشایارشا در یونان ذکر می‌کند که کل سپاه تحت فرماندهی شش سردار پارسی قرار داشته است. به گواهی نویسندگان یونانی همچون گزنفون (Cyropaedia 8.6.5)، قدرت سران قبایل و اشراف پارس از امتیازات اقتصادی (املاک و اراضی) و سیاسی و نظامی (فرماندهی سپاه و ساتراپی ایالات) دریافتی از کورش سرچشمه می‌گرفت (بریان ۱۳۸۶: ۳۸۸). کمبوجیه دوم در سیاست‌های کلان اداره شاهنشاهی ادامه‌دهنده راه پدر بود (Dandamayev 1999: 271)، اما تغییر و تحولی که او و بردیا یا گوماته در پی عملی ساختن آن بودند کاهش نفوذ قدرت و ثروت اشراف و رؤسای قبایل بود (Olmstead 1948: 92; Dandamayev 1972: 17; Briant 2002: 97). اینکه برخی از شورش‌های سال ۵۲۲-۵۲۱ ق.م. محتملاً علیه بردیا یا گوماته بروز یافته‌اند (Vogelsang 1998: 199) این پنداشت را تقویت می‌کند. لغو مالیات، تعویق سه‌ساله خدمت نظامی و مصادره اموال و املاک اشراف از سوی بردیا یا گوماته همه در جهت تضعیف قدرت اشراف و رؤسای قبایل تعبیر و تفسیر شده است (Dandamayev 1976: 168; Briant 2002: 105). داریوش با مساعدت سران شش خاندان و قبیله مخالف این سیاست‌ها بردیا یا گوماته را به زیر کشید و در سال ۵۲۲ ق.م رسماً شاه شد. او با انجام اصلاحات گسترده موفق شد میان سلطنت مطلقه و حکومت متمرکز و قدرت اشراف قبیله توازی برقرار کند و با خلق شبکه‌ای پیچیده از اشراف و بزرگان که با برخی از آنان

پیوند خانوادگی داشت (Briant 2002: 132) و سپردن املاک و مناصب گوناگون به آنان تا حد زیادی از تمایلات گریز از مرکز و جدایی‌طلبانه کاست (Balcer 1993: 120).

### ۳. فارس و نظام باز توزیع اقتصادی

کشاورزی و زمین مهم‌ترین منابع درآمد و ابزار تولید در خاور نزدیک بود. قبایل و خانواده‌ها یا به صورت قبیله‌ای و خانوادگی یا از طریق پیمانکاران دولتی یا خصوصی املاک و اراضی خود را اداره می‌کردند (Pollock 1999: 118; Jursa 2007: 227). خانواده‌ها (به یونانی: oikos)، طبق نوعی اقتصاد که سابقه آن به اواخر هزاره چهارم یا اوایل هزاره سوم ق.م بازمی‌گردد و از آن تحت نام اقتصاد خانواده‌محور یاد می‌شود، با تکیه بر این منابع و استخدام نیرو (خویشاوند یا غیرخویشاوند) اغلب کالاهای مورد نیازشان (عمدتاً کشاورزی) را خودشان تولید می‌کردند (Renger 2007: 194). بسیار پیش می‌آمد که شاه اراضی مصادره‌شده را میان وابستگان و شبکه اشرف و رؤسای قبایل تقسیم می‌کرد یا آنان خود به طرق گوناگون مالکیت چنین املاکی را به دست می‌آوردند (Gelb et al. 1991: 26). جمعیت وابسته به قبایل و خانواده‌های بزرگ حقوق یا جیره خود را به صورت روزانه یا ماهیانه و محصولات کشاورزی املاکی که بر روی آن کار می‌کردند، دریافت می‌کردند (Goddeeris 2007: 199; Renger 2007: 189). بدین ترتیب، بازتوزیع در کنار تولید، توزیع و انتقال چهار ویژگی اصلی این نوع اقتصاد است (Cox 1998: 131; Ilan 2011: 151). البته اعضای قبایل و خانواده‌های بزرگ ممکن بود به جای جیره زمین دریافت کنند (Pollock 1999: 121). افراد در قبال دریافت اراضی وظیفه داشتند به شاه یا خانواده‌های بزرگ مالیات نقدی یا جنسی بپردازند (Renger 2007: 191; Jursa 2007: 226). مالکان بزرگ (اشرف و خوانین) بخشی از املاک یا تیول خود را اجاره می‌دادند یا با به خدمت گرفتن یک یا چند مباشر بر اداره اراضی خود نظارت و درآمدها را دریافت می‌کردند (Dandamayev 1972: 31). چنین الگویی از اداره املاک کشاورزی، که از آن تحت عنوان فئودالیسم یاد می‌شود، به خوبی در اسناد تجارتخانه بابلی موراشو، متعلق به نیمه قرن پنجم ق.م، مستند شده و مؤید این برداشت است که حتی این طبقه از مالکان نیز در قبال شاه ملزم به پرداخت مالیات بوده‌اند (Stolper 1985: 27, 33-4). از روی گل‌نیشته‌های باروی تخت جمشید می‌توان به اصل بازتوزیع این اقتصاد، به مثابه یکی از مهم‌ترین جنبه‌های فئودالیسم، پی برد. همان‌گونه که خواهیم دید، گل‌نیشته‌ها ممکن است حاوی مدارکی باشند راجع به قبایل و خاندان‌های بزرگ و قدرتشان در ساختار سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی و رابطه متقابل آنان با شاه.

#### ۴. بایگانی باروی تخت‌جمشید و چند نکته

گل‌نیشته‌های باروی تخت‌جمشید، متعلق به دوره زمانی بین سال‌های سیزدهم تا بیست و هشتم سلطنت داریوش اول (۵۰۹-۴۹۴ ق.م) (Hallock 1969: 1)، به تعداد تقریبی سی هزار در سال ۱۹۳۳ میلادی در گوشه شمال شرقی صفت تخت‌جمشید کشف شدند (Herzfeld 1941: 226). گردآوری، ثبت، انبار و بازتوزیع محصولات کشاورزی و مواد غذایی به شکل جیره یا حقوق میان طبقات گوناگونی از افراد، از قبیل کارمند، کارگر یا مسافر که در دو منطقه پارس و عیلام رفت‌وآمد و برای دربار کار می‌کرده‌اند، رایج‌ترین توصیفی است که از این اسناد می‌شود (88; Garrison 2006; Hallock 1985: 588). در برخی از این اسناد مانند PF 1232 و PF 27 (Hallock 1978: 126; Hallock 1969: 352) بعضاً به اسامی شخصیت‌های معروف تاریخی و املاک وسیع آنان برمی‌خوریم. مقادیر نسبتاً زیاد مذکور در این اسناد نشانگر وسعت ملک و شمار زیاد افراد شاغل در آن است و شاید بتوان گفت که جیره‌های مذکور در متن حکم حقوق آنان به عنوان جمعیت وابسته را داشته است (2; Lewis 1990). فرض اینکه املاک مزبور تیول خانوادگی این اشخاص بوده و از جانب داریوش و در ازای خدماتی که به او کرده‌اند به آنان تعلق گرفته فرضی معقول است. همان‌گونه که در ادامه نشان داده خواهد شد، مدارک زیادی در بایگانی بارو وجود دارد که ثابت می‌کند سازمان اداری فارس مستقر در تخت‌جمشید قبایل و رهبران آن و جایگاهشان را به رسمیت می‌شناخته است (Henkelman 2011: 16). برداشت دولت از املاک امکان دارد حکم مالیاتی را داشته باشد که این خانواده‌ها ملزم به پرداخت آن به شاه بوده‌اند. اینکه حداقل برخی از متن‌ها ناظر بر امر گردآوری یا پرداخت مالیات توسط زمین‌داران به دربار هستند سخن جدیدی نیست و پیش از این به بحث گذاشته شده است (2002; Briant 1999; Aperghis 1998; Koch 1981; Tuplin 2008: 440-445). شاید جیره‌ها و مواد غذایی که در ازای گذرنامه (سند ممه‌ور که به عیلامی به آن *halmi* گفته می‌شود) به مسافران داده می‌شد، در حقیقت مالیات مکان‌های مذکور در متن‌های مسافرتی بوده‌اند؛ یا ممکن است صاحبان تیول موظف بوده‌اند هزینه اقامت فلان مسئول یا عامل دولتی را به این شکل تأمین کنند (بریان ۱۳۸۶: ۳۲۸). همچنین ممکن است که خانواده‌های زمین‌دار در ازای استفاده از قنات‌هایی که متعلق به شاه بوده، موظف به پرداخت هزینه آن بوده باشند (28; Dandamayev 1972) و آن را به شکل جیره‌های غذا به افراد دولتی بپردازند. اینکه شاه، اعضای خانواده سلطنتی و احتمالاً خوانین قبایل در مقام اشراف بانفوذ هر یک رئیس خانواده بزرگ خود متشکل از املاک و اراضی و خدمت‌وحشم (روی‌هم‌رفته اویکوس) بوده‌اند (82; Wiesehöfer 2009) واقعاً

در برخی از این اسناد بازتاب یافته است (Cameron 1942: 216; Kent 1953: 208; Hallock 1969: 52; Lewis 1990: 1-2; Briant 2002: 463). متأسفانه به‌جز چند مورد معدود، نسب پدری اشخاص در متن‌ها ذکر نمی‌شود (Balcer 1993: 236). افراد صاحب نفوذ با به کار بردن مهر خود بر روی متن‌ها به آنها جنبه قانونی می‌بخشیدند (Garrison 1998; Aperghis 1999: 165; Garrison 1991: 3). پیشنهاد شده است که برخی از مهرها محدودیت جغرافیایی داشته و دایره کاربردشان به ناحیه خاصی محدود می‌شده است (Hallock 1977: 129). به همین قیاس، شاید بتوان با مشخص ساختن مناطقی که در دایره کاربرد مهر شخصیت‌های مهم مذکور در فوق قرار می‌گیرند، محل استقرار و نفوذ این افراد و خاندان آنان و املاکشان را در چارچوب جغرافیایی بایگانی بارو بازسازی کرد. به‌جز تحقیق هانسمن (Hansman 1975)، تاکنون پژوهشی راجع به شناسایی قبایل پارسی دوره هخامنشی صورت نگرفته است. در ادامه تلاش می‌شود با استفاده از اطلاعات موجود در گل‌نیشته‌های باروی تخت‌جمشید تا حدی گبریاس، خاندان او و قبیله‌ای را که احتمالاً خان آن بوده بشناسیم و جایگاه او را در ساختار سیاسی و اقتصادی عصر داریوش معلوم کنیم.

##### ۵. گبریاس پاتیشوری<sup>۱</sup> و خاندان او در منابع هخامنشی و یونانی

در دوره هخامنشی اشخاص زیادی دارای نام گبریاس بوده‌اند و نباید آنان را با یکدیگر خلط کرد (Schmitt 2001). همان‌گونه که اشاره شد، گبریاس مورد نظر ما نخستین بار در کتیبه بیستون داریوش به صورت گوبروه ظاهر می‌شود. داریوش گزارش می‌دهد که گبریاس را برای سرکوب اتمیته<sup>۲</sup>، شورشگر عیلامی، به این خطه گسیل کرده و او نیز اتمیته را که سومین شورشی در عیلام بود، طی نبردی اسیر کرد و برای مجازات نزد داریوش فرستاده است (Kent 1953: 134). از این رو، او با گبریاس حاکم گوتیوم واقع در شمال شرق آشور و از سرداران کورش در فتح بابل فرق دارد، اما در اینکه گبریاس بیستون و گبریاس ساتراپ بابل و آن سوی فرات یکی هستند یا نه اتفاق نظری وجود ندارد (Balcer 1993: 76; Schmitt 2001: 28). گبریاس در روایت بابلی بیستون، به نام قبیله‌ای که به آن تعلق داشته، پاتیشوری خوانده شده و از این نظر در میان پنج همدست دیگر داریوش یگانه است (von Voigtlander 1978: 62). طبق گفته استرابو (15.3.1)، قبیله پاتیشوری از قبایل ساکن اقلیم پارس بوده است. جغرافیدان یونانی

1. Pātišūvariš

2. Atamaita

توضیح بیشتری درباره پاتیشوری‌ها نمی‌دهد، جز اینکه می‌گوید کشاورز بوده‌اند. آیا قبیله پاتیشوری و گبرياس در مقام خان آن (Henkelman 2011: 12) آن‌چنان اهمیتی برای داریوش داشته‌اند که وی لازم دیده است از آن در کتیبه بیستون یاد کند؟ در نقش برجسته بیستون، دومین پیکره ایستاده بر پشت سر داریوش، از روی نقش برجسته آرامگاه داریوش در نقش رستم، همین گبرياس دانسته شده است (Luschey 1968: 68)، اما این البته هنوز ثابت نشده، زیرا دو پیکره بیستون برخلاف سایر پیکره‌ها فاقد پهلونبشته‌ای هستند که هویت آنان را معلوم می‌کند. پیکره گبرياس بر سمت چپ نمای اصلی و فوقانی آرامگاه داریوش در نقش رستم و درست پشت سر داریوش حجاری شده است (Schmidt 1970: 86). پهلونبشته وی را گبرياس پاتیشوری، نیزه‌دار داریوش شاه، معرفی می‌کند و تردیدی نیست که او همان گبرياس پسر مردونیه<sup>۱</sup>، حامی داریوش مذکور در کتیبه بیستون، است (Schmitt 2000: 45; Schmitt 2001: 28; Henkelman 2003a: 119). گبرياس با داریوش نیز پیوند خانوادگی نزدیکی داشته و این خود بر جایگاه و مقامش می‌افزوده‌است. داریوش پیش از دستیابی به تاج‌وتخت با یکی از دختران گبرياس ازدواج کرده‌است (Hdt. VII. 2; VII. 97)، و گبرياس نیز با خواهر داریوش ازدواج کرده و حاصل این ازدواج مردونیه<sup>(۲)</sup>، سپهسالار سپاه هخامنشی در یونان در زمان داریوش و خشیارشا (Hdt. VII. 5)، و دو پسر دیگر بوده‌است (Balcer 1993: 80; Schmitt 2001: 29). مردونیه پسر گبرياس نیز با یکی از دختران داریوش (حاصل ازدواج او با آتوسا، دختر کورش)، که هرودت (Hdt. VI. 43) نام او را آرتازوستره<sup>۳</sup> ذکر کرده، پیوند زناشویی بسته است.

## ۶. گبرياس پاتیشوری و خاندان او در بایگانی بارو

اهمیت و جایگاه اعضای خاندان گبرياس تنها محدود به ابعاد سیاسی و نظامی نبود، بلکه آنان در ساختار اداری و اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی نیز نقش مهمی ایفا می‌کردند. به نظر می‌رسد که گبرياس و اعضای خانواده‌اش از جمله ملاکین بزرگ فارس و عیلام بوده‌اند و همان‌گونه که از صورت‌حساب PF 1986 برمی‌آید، در مواردی به دولت مالیات نیز پرداخت می‌کرده‌اند (Aperghis 1998: 43, 56). مردونیه پسر گبرياس نیز، همان‌گونه که از متن PF 60 برمی‌آید، در حال تأمین رمه برای تهیه پوست جهت تحویل به خزانه شیراز بوده است. از متن PFa 5 می‌توان دریافت که این مردونیه همان پسر

---

1. Mardunia  
2. Artazostre

گبرپاس است که به گفته هرودت دختر داریوش شاه را به زنی گرفت، زیرا در این متن، که تاریخ ۴۹۹ ق.م دارد، همسر او به صراحت دختر شاه خوانده می‌شود. در برخی از متن‌ها مانند PF 2008 از این رمه‌ها صریحاً به عنوان مالیات یاد شده است.

حوزه جغرافیایی بایگانی باروی تخت جمشید در غرب به رامهرمز، در شرق به نیریز، در شمال به آباد و در جنوب به برازجان محدود می‌شود (Henkelman 2008b: 313). سه ناحیه اصلی در این محدوده تشخیص داده شده است که عبارتند از ناحیه ۱ به مرکزیت تخت جمشید و مناطق همجوار آن مانند پاسارگاد، شیراز و نیریز، ناحیه ۲ به مرکزیت کامفیروز واقع در ۱۲۰ کیلومتری شمال غرب شیراز، و ناحیه ۳ یا ناحیه فهلیان که حوزه آن علاوه بر فارس به استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و خوزستان نیز وارد می‌شود (Hallock 1977: 129). برای مکان‌یابی جای‌نام‌های مذکور در متن‌ها دو یا حداکثر سه راه وجود دارد (Arfaee 2008a: 4-13) نخست، ملاک قرار دادن مکان‌هایی که درباره موقعیت آنها اطمینان کافی وجود دارد؛ مثلاً در متنی که درباره فرآیند تأمین منابع انباری در پاسارگاد است و در آن به جز پاسارگاد از چند مکان دیگر نیز نامی به میان می‌آید، می‌توان آن چند مکان را با احتیاط در مجاورت پاسارگاد قرار داد. دوم، مسئول یک انبار واقع در یک مکان مشخص که وظیفه‌اش تحویل کالا به افراد است و از یک مهر مشخص استفاده می‌کند، ممکن است در چند مکان دیگر نیز ظاهر شود. در این صورت نیز می‌توان آن چند مکان دیگر را در مجاورت حوزه اصلی مسئولیت او قرار داد. سوم، ملاک قرار دادن مکان‌هایی که به عنوان منزلگاه‌های واقع بر سر راه جاده شاهی تخت جمشید به شوش (و از آنجا به سارد) شناخته شده‌اند (Koch 1986: 147). البته درباره هر یک از طرق سه‌گانه فوق‌تردیدها و ابهامات جدی وجود دارد (Potts 2008: 296). نخست، باید متن‌هایی که گبرپاس و اعضای خانواده‌اش در آنها ظاهر می‌شوند و مکان‌های مذکور در آنها را بررسی کرد. متن PF 688، که جزء متن‌های گروه H است، برای شناخت گبرپاس اهمیت زیادی دارد. عنوان این گروه از متن‌ها عبارت است از دریافتی‌های مسئولان و یا به عبارت دقیق‌تر پرداخت‌هایی در حکم حقوق به آنان که با تمام شباهتشان به متن‌های مسافرتی نمی‌توان آنها را از این سنخ دانست، زیرا مقادیر پرداختی آن‌قدر زیاد است که از مقوله جیره سفری خارج می‌شود (Hallock 1969: 23). این نکته و نیز اینکه برخی از دریافت‌کنندگان مذکور در این گروه از متن‌ها مانند PF 679-81 عنوان ساتراپ دارند، این احتمال را مطرح می‌کند که اینان در واقع در حال جمع‌آوری وجوه از املاک و اراضی خود هستند که به افراد دیگر اجاره داده شده بوده است. این که متن مورد بحث با مهر شخصی گبرپاس (PFS 857s) مهر شده است،



احتمال فوق را تقویت می‌کند. البته گبرياس خود ملزم به پرداخت مالیات به شاه بوده و این، چنانکه بالاتر ذکر شد، در متن PF 1986 بازتاب یافته است.

فرآیندی که در متن PF 688 به ثبت رسیده در دو مکان به نام‌های بسیتمه<sup>۱</sup> و لیدومه<sup>۲</sup> انجام یافته است. هر دو مکان در محدوده ناحیه<sup>۳</sup> یا ناحیه فهلیمان بین اردکان (سپیدان) و بهبهان قرار می‌گیرند (Arfaee 2008a: 95). هالک پیشنهاد کرده که بسیتمه با شهر باشت در استان کهگیلویه و بویراحمد و از توابع گچساران واقع در ۱۹۱ کیلومتری غرب اردکان و ۱۱۶ کیلومتری شرق بهبهان مطابقت دارد (Hallock 1978: 109). ارفعی نیز مخالفتی با این مکان‌یابی ندارد (Arfaee 2008a: 96). طبق اسناد بین‌النهرینی، گونگونوم<sup>۳</sup>، پنجمین فرمانروای لارسا، در حدود سال ۱۹۳۰ ق.م به شهری به نام بشیمی یورش برده که به عقیده هینتس صورت دیگری است از نام بسیتمه و برابر با شهر باشت امروزی (Hinze 1971: 661). اما لیدومه به قولی مهم‌ترین مکان ناحیه فهلیمان بوده که در متن‌های بارو بعضاً به عنوان منزلگاهی بر سر راه جاده شاهی تخت-جمشید به شوش ظاهر می‌شود (Arfaee 2008a: 114). زیرا جاده مزبور درست از ناحیه فهلیمان می‌گذشته است (Potts 2008: 276). ارفعی معتقد است لیدومه با محوطه جنجان واقع در منتهی‌الیه غربی ناحیه فهلیمان، که به اسامی تپه سروان و قلعه کلی نیز معروف است، مطابقت دارد (Arfaee 2008a: 115). جنجان عبارت است از تپه‌ای به ابعاد ۵۰ × ۳۰ متر که حدود ۲ متر بالاتر از سطح دشت قرار دارد و در آن بنایی مستطیل شکل است. بعد از هرتسفلد و اشتاین، که اولین بار بین سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۵ میلادی متوجه آثار باستان‌شناختی جنجان همچون پایه‌ستون‌های هخامنشی شدند، و سپس کاوش‌های باستان‌شناختی پنج‌روزه‌ای که هیئت ژاپنی در سال ۱۹۵۹ میلادی در جنجان انجام داد، این محوطه مجدداً در سال ۲۰۰۷ مورد کاوش قرار گرفت. ژاپنی‌ها براساس سه پایه‌ستون که هنوز در محل اصلی خود قرار داشتند، فضای سنگفرش مرتبط با یکی از آنها و چند پایه‌ستون دیگر نتیجه گرفتند که جنجان منزلگاهی بر سر راه جاده تخت‌جمشید به شوش بوده است (Potts et al. 2007: 290). کاوش‌های اخیر در جنجان که منجر به کشف چند ساختمان هخامنشی همراه با فضاهای سنگفرش و پایه‌ستون‌ها و جان‌پناه‌ها و پلکان‌های سنگی بزرگ شد، چند نکته را آشکار ساخت (Potts et al. 2009: 217) نخست، پایه‌ستون‌های زنگ‌شکل جنجان، با تمام شباهتشان به

- 
1. Bessitme
  2. Liduma
  3. Gungunum

پایه‌ستون‌های تخت‌جمشید از نظر سبکی متفاوت هستند؛ دوم، بعید است در ساخت منزلگاهی که کارکرد آن توزیع جیره مسافران و کارگران بوده، چنین پایه‌ستون‌های بزرگ و عالی، که نمونه‌های آن فقط در تخت‌جمشید و شوش یافت می‌شود، استفاده شده باشد و در نتیجه منطقی است نامی به‌جز منزلگاه بر آن نهاد؛ سوم، کشف ظروف سنگی و بلورین بسیار ظریف و عالی در جنجان مجدداً عقیده منزلگاه بودن آن را به چالش می‌کشد؛ چهارم، کیفیت پایین حجاری و سبک سنگتراشی در برخی از قسمت‌ها از جمله در سنگفرش‌ها چیزی شبیه یک مرکز منطقه‌ای و نه یک اقامتگاه سلطنتی را به ذهن متبادر می‌سازد. از همه مهم‌تر اینکه، با توجه به مسیرهایی که تاکنون برای جاده شاه‌ی تخت‌جمشید شوش پیشنهاد شده است، جنجان بر سر راه جاده مزبور قرار ندارد، بلکه در جنوب غرب آن قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان پیشنهاد کرد که منزلگاه لیدومه در جایی به‌جز جنجان و مثلاً در تپه پهلو قرار داشته که بقایای معماری هخامنشی نیز در آن کشف شده است (Potts 2008: 278). فرضیه ما این است که کاخ یا اقامتگاه جنجان، که بنا بر دلایلی که در فوق تشریح شد از یک طرف نمی‌تواند صرفاً منزلگاه باشد و از طرف دیگر کاخ شاه نیز نیست، اقامتگاه گبرپاس یا مرکز منطقه‌ای او بوده است. طبق متن PFa 5، همسر مردونیه و دختر شاه مقدار زیادی غله در مکانی به نام کوردوشوم<sup>۱</sup> و نیز بسیتمه و لیدومه دریافت می‌کند (Schmitt 2001: 28). از آنجایی که هر دو متن PF 688 و PFa 5 همزمان و متعلق به یک سال و یک ماه هستند، هالک و به پیروی از او کخ معتقدند آنها مربوطند به سفری که در جریان آن گبرپاس و عروشش در بسیتمه (باشت) به یکدیگر ملحق شده و پس از دریافت مواجب سفر در این مکان و چند مکان دیگر به سفرشان به سوی تخت‌جمشید ادامه داده‌اند (Hallock 1977: 129; Koch 1986: 144) اما هالک نظر خود درباره متن‌های گروه H را که نباید آنها را جزء متن‌های سفری به شمار آورد، فراموش کرده است (Hallock 1969: 23). از این رو، مجدداً تأکید می‌شود که مقادیر توزیع‌شده در این متن‌ها را نباید به عنوان جیره و مکان‌های مذکور در آنها را نیز نباید منزلگاه‌های واقع بر سر راه جاده شاه‌ی تخت‌جمشید به شوش در نظر گرفت، بلکه صحیح‌تر آن است که منزلگاه‌ها را به هر طریق ممکن از دیگر مکان‌های مذکور در متون بارو جدا کرد (Potts 2008: 278). احتمالاً دو متن فوق سند برداشت این افراد از املاکشان را در خود ثبت کرده‌اند، اما اینکه این چه نوع برداشتی است که هر دو در یک ماه صورت گرفته معلوم نیست. حتی اگر این دو متن را مواجب سفر در نظر بگیریم، باز خللی به این عقیده وارد نمی‌آید، زیرا اشراف و

رؤسای قبایل و خویشان آنان در مقام صاحبان عمدهٔ املاک حق داشته‌اند در این مکان-ها اتراق کنند و ساکنان نیز در مقام جمعیت وابسته و وظیفه داشته‌اند آنان را به هر شکل ممکن تأمین نمایند (Dandamayev 1972: 29). طبق الگوی کاربرد مهر بر روی متن‌های گروه H، مهری (PFS 2054) که بر پشت گل‌نبشتهٔ PFa 5 به کار رفته است، به همسر مردونیه و دختر داریوش شاه تعلق دارد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ظاهراً مهر دختر شاه صحنهٔ بیش از حد ساده‌ای داشته و کیفیت حکاکی آن هم چندان خوب نیست.<sup>(۴)</sup> صحنهٔ این مهر مخلوق بالدار و شاخداری را نشان می‌دهد که در حال گام برداشتن بر روی دو پا به طرف راست است، اما سرش را به عقب برگردانده است. در مقابل او چیزی شبیه یک گیاه مشاهده می‌شود. آثار درپوش این مهر استوانه‌ای در قسمت حاشیهٔ فوقانی نقش آن به‌آسانی قابل تشخیص است. کوردوشوم به فاصلهٔ یک روز مسافت (حدود ۲۴ کیلومتر؛ Koch 1986: 133) به طرف غرب بسیتمه (باشت) و احتمالاً بین گردنهٔ الله اکبر و روستای خان احمد واقع در ۲۵ کیلومتری شرق گچساران و ۹۰ کیلومتری شرق بهبهان قرار داشته است (ارفعی ۱۳۷۰: ۴۵). در متن Fort. 1017 از بانویی به نام ردوش‌دوکیش<sup>۱</sup> سخن به میان می‌آید که در حال دریافت غله از فردی به نام بروشیاتیش است. ارفعی با پیروی از هالک (Hallock 1978: 110) معتقد است این بانو همان بانویی است که با نام ردوش‌نمویه<sup>۲</sup> در PF 684 یکی دیگر از متن‌های گروه H، ظاهر می‌شود (Arfaee 2008b: 97). ارفعی همچنین پیشنهاد می‌کند که نامبرده همان همسر مردونیه است که در متن‌های پیشین از او یاد شده است (Arfaee 2008b: 97). نکته‌ای که می‌تواند پیشنهاد ارفعی را به چالش بکشد این است که اگر ردوش‌دوکیش همسر مردونیه می‌بود، همانند متن PFa 5 از او تحت عنوان دختر شاه یاد می‌شد و عدم ذکر این عنوان برای او خود به خود موجب طرح این پیشنهاد می‌شود که ردوش‌دوکیش همسر شخصی دیگر و شاید همسر آریومندس<sup>۳</sup>، پسر دیگر گبرياس، بوده است.<sup>(۵)</sup> از این رو، می‌توان گمان برد که ردوش‌نمویه دختر گبرياس یا عروس وی یا از خویشان نزدیک او بوده است. متأسفانه نام این دو بانو در هیچ‌یک از منابع تاریخی دیگر برجای نمانده است. طبق الگوی کاربرد مهر بر روی متن‌های گروه H، مهری (PFS 2109s) که بر پشت متن Fort. 1017 به کار رفته است باید متعلق به ردوش‌دوکیش باشد. متأسفانه عکس یا طرحی از نقش مهر به‌کاررفته بر پشت گل‌نبشتهٔ مذکور، که امروزه در موزه ملی ایران

- 
1. Radušdukiš
  2. Radušnamuya
  3. Ariomandes

نگهداری می‌شود، در دست نیست، اما همین‌قدر پیداست که قالب آن مانند مهر گبریا س استامپی (مسطح) است. همچنین طبق الگوی فوق، مهری (PFS 852s) که بر پشت متن PF 684 به کار رفته است نیز باید متعلق به ردوش‌نمویه باشد. جالب است که قالب این مهر نیز استامپی است. صحنه این مهر مخلوق بالدار را نشان می‌دهد که روی دو پا بلند شده و سرش را به عقب برگردانده است (رک. بهادری ۱۳۹۳: ۱۱۰-۱۱۱). در متن‌های PF 684 و Fort. 1017 نام هیچ مکانی داده نیامده است. در متن اولی فردی به نام اوشیه<sup>۱</sup> تحویل‌دهنده است و در متن دوم نیز بروشیاتیش<sup>۲</sup> این وظیفه را بر عهده دارد که هر دو در مکانی به نام پرمدن<sup>۳</sup> واقع در حوالی اردکان (سپیدان) فارس فعال بوده‌اند (Arfaee 2008a: 103). مسدکوش<sup>۴</sup> مذکور در PF 1986 با مکانی به نام آتوک<sup>۵</sup> مرتبط است که به عقیده ارفعی بر سر راه جاده‌ای قرار داشت که لیدومه را به شورکوتور<sup>۶</sup> متصل می‌ساخته است. او شورکوتور را در جایی بین شرق بسیتمه (باشت) و غرب فهلیان قرار می‌دهد، زیرا شورکوتور با بسیتمه نیز مرتبط است (Arfaee 2008a: 132). متن‌های PF 1961 و PF 2005 نشان می‌دهند که مسدکوش با مکانی به نام منده<sup>۷</sup> نیز ارتباط نزدیکی داشته است. کخ معتقد است که منده در جایی در مرز عیلام و فارس (فهلیان) واقع بوده است (Koch 1986: 138). گبریا س در سه متن منتشر نشده دیگر، که هنکلمن لطف کرده محتوای آنها را در اختیار نگارنده قرار داده، نیز ظاهر می‌شود. در یکی از آنها (PF-NN 1133) ذکر می‌شود که گبریا س در ملک فردی به نام کرمه<sup>۸</sup> مقداری آبجو دریافت کرده است. نام هیچ مکانی در متن داده نشده است، اما می‌دانیم که کرمه در کوردوشوم انجام وظیفه می‌کرده است (Koch 1986: 144; Arfaee 2008a: 137). در متن دیگر (PF-NN 2533) اشاره می‌شود که گبریا س در مکانی به نام اومپورانوش<sup>۹</sup> شراب دریافت کرده است. (۶) ارفعی بر این گمان است که اومپورانوش را باید در حوالی شهر فعلی انبوران واقع در ۱۴ کیلومتری جنوب شرق فهلیان جستجو کرد (Arfaee 2008a: 111). گبریا س در متن PF 1153 در مکانی به نام هرینه<sup>۱۰</sup> ظاهر

1. Ušaya
2. Barušiatiš
3. Parmadan
4. Masdakuš
5. Atuk
6. Šurkatur
7. Manda
8. Karma
9. Umprānuš
10. Harina

می‌شود. از متن PF 1189 متعلق به همان گروه می‌توان پی برد که هرینه خود در مکانی به نام هوتپیری<sup>۱</sup> قرار داشته است که گفته می‌شود در جایی بین کوردوشوم (خان احمد) و بسیتمه (باشت) واقع بوده است (Arfaee 2008a: 143). مردونیه در متن PF 1848 در مکانی به نام هیدالی ظاهر می‌شود. هیدالی را اغلب به پیروی از هینتس با بهبهان یکی می‌دانند (Hinze 1961: 251). فرضیه مطابقت هیدالی با بهبهان خالی از اشکال نیست، زیرا در اسناد آشوری دوره سناخریب گفته می‌شود که هیدالی (هیدالو) در کوه‌های دوردست قرار دارد، درحالی‌که بهبهان در دشت واقع است (Potts 2008: 291). شاید با ملاحظه همین مسائل است که ارفعی ترجیح می‌دهد هیدالی را در قلعه سفید یا دژ سپید واقع در ۱۲ کیلومتری شرق فهلیان قرار دهد (Arfaee 2008a: 109).

در ۱۴ کیلومتری جنوب شرق بهبهان و بر سر راه جاده‌ای که از بهبهان به خیرآباد و از آنجا به شیراز می‌رود، سه گوردخمه بر سینه یک کوه کوچک شناسایی شده است. گوردخمه‌ها بر جاده کاروان‌رو قدیمی مشرف هستند که سابقه آن به دوره عیلام می‌رسد و ظاهراً بعدها در دوره هخامنشی بخشی از جاده شاهی تخت‌جمشید به شوش شده است (Kleiss 1978: 87). ورودی گوردخمه‌ها که در ارتفاع بالایی از سطح زمین قرار دارد، بین ۸۰ تا ۷۰ سانتیمتر ارتفاع و ۷۰ تا ۴۰ سانتیمتر عرض دارند. فضای درون گوردخمه‌ها، که به فاصله نزدیکی از هم قرار دارند و در یکی از آنها سه حفره یا اتاقک کوچک کنده شده است، نیز بین ۲ متر طول و یک متر عرض متغیر است. با توجه به احتمال تعلق این گوردخمه‌ها به دوره هخامنشی (Kleiss 1978: 89) آیا می‌توان آنها را به نحوی به گبر یاس و خاندانش نسبت داد؟ شاید گمان برده شود که گوردخمه‌هایی با چنین صورت زمخت و ابتدایی چگونه ممکن است محل دفن شخص عالی‌رتبه‌ای مانند گبر یاس و خویشانش بوده باشد، اما باید توجه داشت که در دوره هخامنشی ساخت آرامگاه‌های باشکوه امتیازی بود منحصر به شاه و افراد دیگر را از آن منع کرده بودند (Huff 1999: 10).

## ۷. گبر یاس پارسی و تأثیرپذیری از عیلام

مطالعات و پژوهش‌های باستان‌شناختی، تاریخی و زبان‌شناختی در طول چهار دهه گذشته نشان داده است که منطقه فهلیان، محدوده پیشنهادی قبیله پاتیشوری و خاندان گبر یاس، محل تعاملات گسترده سنت‌های عیلامی و ایرانی و تبادل دوجانبه آنها بوده است. عیلامیان با فرهنگ و تمدن غنی و ریشه‌دار خود تأثیری عمیق بر پارسیانی

---

1. Hutpiri

گذارند که بین نیمه هزاره دوم تا ۱۰۰۰ ق م از شمال و شرق وارد فارس شدند (Sumner 1994: 102)، تا جایی که امروزه به درستی ایران را وارث عیلام می‌دانند (Henkelman 2008a: 40) نه ماد که حتی در حرکت به سوی تأسیس و استقرار یک دولت سازمان‌یافته نیز بازمانده بود (Brown 1990: 71). پارسیان هخامنشی احتمالاً هرگز در منطقه زاگرس نبوده‌اند (Stronach 2003: 251) و شاید مقصود هروودت از اینکه پارسیان مطیع مادها بوده‌اند نیز همین گروه از پارسیان زاگرس باشد (Young 2003: 4, n. 248)، به راستی از هر منظر که به وجوه اصلی شاهنشاهی هخامنشی نگریسته شود، از هنر و شمایل‌نگاری سلطنتی آن، که نفوش برجسته ایده پیش‌درآمدی برای آن در نظر گرفته شده است (Calmeyer 1973: 150-51)، و سنت کتیبه‌نگاری آن، که غیر تاریخی بودن و ابدی بودن مفاد آنها به کتیبه‌های عیلامی جدید ارتباط داده شده است، تا دیوانسالاری متمرکز آن، که در حقیقت بازتابی از بایگانی آکروپل شوش است (Henkelman 2008a: 9, 19)، نفوذ و تأثیر عیلام آشکار است. واضح است که این تماس یک‌طرفه نبود. پارسیان مهاجر نیز دست خالی به این منطقه نیامدند و با خود مجموعه‌ای از سنن غنی و دیرپای هندوایرانی را به اینجا آوردند که وام‌واژه‌های فراوان ایرانی در اسناد عیلام جدید یکی از نمونه‌های آن است (Henkelman 2003b: 190). شاهنشاهی هخامنشی از دل همین آمیختگی‌ها و تعاملات و تبادلات فرهنگی بیرون آمد که حداقل به مدت پنج قرن به طول انجامیده بود (Henkelman 2008a: 58).

حال باید میزان تأثیرپذیری گبریاس پاتیشوری را از عیلام سنجید. اول باید از مهر گبریاس (PFS 857s) شروع کرد. صحنه این مهر مسطح (استامپی) اساساً خاور نزدیکی است و گوزنی را نشان می‌دهد که به او حمله برده‌اند. قرابت‌های سبکی مهر گبریاس با هنر آرکاییک یونان ممکن است در نظر اول برجسته جلوه نماید و شاید پرداخت بدن گوزن و نمایش جبهه‌ای شاخ‌هایش را بتوان به عنوان نمود اصلی آن در نظر گرفت، اما واقعیت آن است که مهر گبریاس را با آن دسته از مهرهای پرشمار در میان مجموعه مهرهای تخت جمشید مربوط می‌سازند که تداوم مستقیم سنن مهرسازی عیلام جدید هستند (Root 1991: 20-21). ویژگی‌های اصلی این دسته از مهرها، که در مهر گبریاس نیز مشاهده می‌شود، عبارتند از حیواناتی که خطوط بیرونی بدنشان نرمش‌دار است و کاملاً مدل‌سازی شده‌اند، اما درعین حال فاقد جزئیات نمایاننده عضله‌ها و یا پشم و موی روی بدنشان هستند. بنابراین، درست است که مهر گبریاس از نمونه‌های شاخص سبک «یونانی-پارسی» به شمار می‌آید (Boardman 2000: 166; Curtis 2005: 119)، اما رگه‌های عیلامی سبک و پرداخت آن نیز آشکار است (Gates 2002: 126). می‌توان فهمید که چرا

گبرياس سبکی یونانی را در مهر خود برگزیده؛ او و به‌ویژه پسرانش همگی به نوعی در سیاست‌های اروپایی یا اژه‌ای داریوش و خشیارشا درگیر بوده‌اند. گبرياس خود در لشکرکشی داریوش به سرزمین سکاها در سال ۵۱۳ ق.م. شرکت داشته (Briant 2002: 135) و پسرانش نیز فرماندهی کل یا بخشی از نیروی دریایی و زمینی سپاه هخامنشی در یونان را عهده‌دار بوده‌اند. مهر گبرياس به‌خوبی نشان می‌دهد که او تا چه حد تحت تأثیر فرهنگ و هنر یونانی قرار داشته، اما سنن میهنی خویش را هم از یاد نبرده است. اسناد بایگانی باروی تخت جمشید ارتباط خاندان گبرياس با عیلام را باز هم بیشتر برجسته می‌کنند. در متن PF 348، مردونیه در حال دریافت مقداری شراب جهت یک مراسم مذهبی برای خدای عیلامی هومبان است. در متن PF 353 نیز گبرياس در حال دریافت مقداری آبجو و اختصاص آن برای خدای آدد و یک خدای دیگر است. نام هیچ مکانی در این متن ذکر نشده، اما حوزه فعالیت کارمند تحویل‌دهنده آن نشان می‌دهد که مکان آن گسات<sup>۱</sup> بوده است. در گسات، که آن را در حوالی فهلیان قرار می‌دهند، معبدی عیلامی بوده که فعالیت آن تا دوره هخامنشی ادامه داشته است (Henkelman 2008a: 8, 17). از دو متن فوق چنین برمی‌آید که گبرياس و خاندانش تحت تأثیر مذهب عیلام قرار داشته‌اند. شگفت آنکه اشمیت از یک طرف گبرياس مذکور در متن فوق را همان گبرياس پاتیشوری می‌داند (Schmitt 2001: 29)، اما از طرف دیگر از قبول اینکه مردونیه مذکور در متن PF 348 همان مردونیه پسر گبرياس است، سرباز می‌زند. بالسر بر این گمان است که خاندان گبرياس پس از لشکرکشی خشیارشا به یونان و به‌ویژه پس از شکست و قتل مردونیه در جنگ پلاتایا و شاید هم به دلیل اختلاف و نزاع با خاندان پرنکه<sup>۲</sup>، پسر ارشام و عموی داریوش اول، دیگر صاحب قدرت و نفوذ سابق نبوده‌اند (Balcer 1993: 79, 110). از طرف دیگر، کالمایر معتقد است که داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی عضو خاندان گبرياس و از اعقاب او بوده است (Calmeyer 1975: 112).

## ۸. نتیجه

در این مقاله سعی شد خاندان گبرياس، محدوده قبیلۀ پاتیشوری و آثار مادی احتمالی مربوط به آنان بر پایه اسناد بایگانی باروی تخت جمشید بازسازی شود. مطالعه این اسناد مشخص می‌کند که قلمرو قبیلۀ او احتمالاً در ناحیۀ فهلیان و بین اردکان تا بهبهان قرار

1. Gesāt

2. Parnaka

داشته است، زیرا همه اسنادی که آنان در آنها ظاهر می‌شوند مربوط به این ناحیه است. این منطقه تحت نفوذ فرهنگ عیلام قرار داشته و گبریا س نیز از حوزه این نفوذ بیرون نمانده است. احتمالاً عمارت هخامنشی جنجان واقع در نورآباد ممسنی هم اقامتگاه وی بوده است. گبریا س یکی از سران هفت خاندان بزرگی بود که قدرت و نفوذ خود را تا حدود یک هزاره بعد در ساختار سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران باستان حفظ کردند. مطالعه خاندان گبریا س نشان می‌دهد که موضوع هفت خاندان ممکن است نه از سنخ داستان که یک حقیقت تاریخی باشد. به نظر می‌رسد که علت درک ناقص از این هفت خاندان آن بوده است که این مقوله تاکنون فقط در منابع و کتب مورخان مطرح بوده و در آنجا مدفون شده است. نگاه باستان‌شناختی به این مفهوم و جستجو برای یافتن راه‌هایی در جهت ملموس کردن آن می‌تواند زمینه درک بهتر آن را فراهم کند.

#### پی‌نوشت‌ها

۱. از کامیار عبدی، عبدالمجید ارفعی، ووتر هنکلن و مارک گریسون، به ترتیب به خاطر نظرات و پیشنهادهای سازنده، در اختیار گذاردن چند گل‌نبشته و اثر مهر منتشرنشده سپاسگزاری می‌کنیم.
۲. برای بحث راجع به شباهت‌ها و تفاوت‌های گزارش بیستون و هرودت، رک. Rollinger 1998: 189.
۳. همانند گبریا س، در دوره هخامنشی کسان زیادی نام مردونیه داشته‌اند و تمیز آنها از یکدیگر مشکل‌ساز است. از جمله، فردی به نام مردونیه در یکی از متن‌های بایگانی مورا شو آمده که متعلق به زمان داریوش دوم است و از همین روست که نمی‌توان آن را با مردونیه مذکور در متن‌های تخت‌جمشید و منابع مورخان یکی شمرد. اما در متنی دیگر متعلق به زمان خشایارشا، فردی به نام مردونیه به عنوان یکی از اشراف پارسی و مالک ملکی در بابل معرفی می‌شود که شاید همین مردونیه پسر گبریا س باشد (رک. Stolper 1992: 211, 216).
۴. گریسون درباره تعلق این مهر و سایر مهرهایی که پایین‌تر مورد اشاره و بحث قرار خواهند گرفت به اعضای خانواده گبریا س مرد است. به عقیده وی، تنها مهری که با قطعیت می‌توان آن را به خاندان گبریا س نسبت داد همان مهر PFS 857s مذکور در فوق است (گفتگوی شخصی). اگر مهری که بر پشت متن PF 688 به کار رفته است، طبق الگوی کاربرد مهر بر روی متن‌های گروه H مهر گبریا س باشد، پس مهری که بر پشت متن PFa 5 (متعلق به همان گروه از متن‌ها) به کار رفته است نیز قاعدتاً باید متعلق به دریافت‌کننده (در این مورد همسر مردونیه) باشد و جای تردیدی باقی نمی‌ماند.
۵. و. هنکلن نیز با این نظر بیشتر موافق است، اما شباهت معنایی این دو اسم او را به تردید می‌اندازد (گفتگوی شخصی).
۶. در متن NN 1581 که اخیراً منتشر شده است، از کارگری متعلق به قبیله پاتیشوری یاد شده که گبریا س مسئول اوست. این متن خود به خود فرضیه برابرنگاری این گبریا س با گبریا س گروه هفت را تقویت می‌کند؛ رک Henkelman and Stolper 2009: 284.

#### منابع

ارفعی، عبدالمجید (۱۳۷۰). شاهراه تخت‌جمشید - شوش: برداشتی از گل‌نبشته‌های باروی تخت‌جمشید، در *قافله‌سالار سخن خانلری*، تهران، البرز، صص ۲۹-۴۵.



بهادری، علی (۱۳۹۳). قبایل و خاندان‌های پارسی جنوب غرب ایران دوره هخامنشی در آثار باستان‌شناختی و گل‌نیشته‌های تخت جمشید، رساله دکتری در گروه باستان‌شناسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران. بریان، پیر (۱۳۸۶). وحدت سیاسی و تعامل فرهنگی در شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان. تهران، اختران.

گریسون، مارک و مارگارت کول روت (۱۳۹۰). اثر مهرهای هخامنشی برجای مانده بر گل‌نیشته‌های باروی تخت جمشید، ترجمه کمال‌الدین نیکنمی و علی بهادری، تهران، دانشگاه تهران.

- Aperghis, G. G. 1998. The Persepolis Fortification Texts: Another Look, *Achaemenid History XI*: 35-62.
- 1999. Storehouses and System at Persepolis: Evidence from Persepolis Fortification Tablets, *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 42: 152-93.
- Arfaee, A. M. 2008a. The Geographical Background of the Persepolis Tablets, Doctoral Dissertation, University of Chicago.
- 2008b. *Persepolis Fortification Tablets*, Tehran.
- Balcer, J. M. 1993. *A Prosopographical Study of the Ancient Persians Royal and Noble, c. 550-450 B.C.*, Lewiston.
- Boardman, J. 2000. *Persia and the West: An Archaeological Investigation of the Genesis of Achaemenid Art*, London.
- Briant, P. 2002. *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire*, Winona Lake.
- Brown, S. C. 1990. Media in the Achaemenid Period: The Late Iron Age in Central West Iran, *Achaemenid History IV*: 63-76.
- Calmeyer, P. 1973. Zur Genese altiranischer Motive, *AMI* 6: 135-52.
- 1975. Zur Genese altiranischer Motive III: Felsgräber, *AMI* 8: 99-113.
- Cameron, G. G. 1942. Darius' Daughter and the Persepolis Inscriptions, *Journal of Near Eastern Studies* 1: 214-18.
- Cox, C. A. 1998. *Household Interest: Property, Marriage Strategies and Family Dynamics in Ancient Athens*, Princeton.
- Curtis, J. 2005. Greek Influence on Achaemenid Art and Architecture, in A. Valling (ed.), *The Greeks in the East* (115-23), London.
- Dandamayev, M. A. 1972. Politische und wirtschaftliche Geschichte, in G. Walser (ed.), *Beiträge zur Achämenidengeschichte* (15-58), Wiesbaden.
- 1976. *Persien unter den ersten Achämeniden*, Wiesbaden.
- 1999. Achaemenid Imperial Policies and Provincial Governments, *Iranica Antiqua* 34: 269-82.
- Diakonoff, I. M. 1985. Media, in I. Gershevitch (ed.), *Cambridge Ancient History of Iran, Vol. II: Median and Achaemenian Periods* (36-148), Cambridge.
- Garrison, M. B. 1991. Seals and the Elite at Persepolis: Some Observations on Early Achaemenid Persian Art, *Ars Orientalis* 21: 1-29.
- 1998. The Seals of Ašbazana, *Achaemenid History XI*: 115-131.
- 2006. The Late Neo-Elamite Glyptic Style: A Perspective from Fars, *Bulletin of the Asia Institute* 16: 65-102.

- 2011. The Seal of Kuraš the Anzanite, Son of Šešpeš (Teispes), PFS 93:\* Susa, Anšan, Persepolis, in J. Alvarez-Mon and M. B. Garrison (ed.), *Elam and Persia (375-405)*, Eisenbrauns.
- Gates, J. E, 2002. The Ethnicity Name Game: What Lies behind Graeco-Persian? *Ars Orientalis* 32: 105-132.
- Gelb, I. J. Steinkeller, P. and Whiting, R. M. 1991. *Earliest Land Tenure Systems in the Near East: Ancient Kudurrus*, Chicago.
- Goddeeris, A. 2007. The Old Babylonian Economy, in G. Leick (ed.), *The Babylonian World (198-209)*, New York.
- Hallock, R. T. 1969. *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago.
- 1977. The Use of Seals on the Persepolis Fortification Tablets, in M. Gibson and R. D. Biggs (eds.), *Seal and Sealings in the Ancient Near East (127-133)*, Malibu.
- 1978. Selected Fortification Texts, *Cahiers de la D.A.F.I.* 8: 109-136.
- 1985. The Evidence of Persepolis Tablets, in I. Gershevitch (ed.), *Cambridge Ancient History of Iran, Vol. II: Median and Achaemenian Periods (588-609)*, Cambridge.
- Hansman, J. 1975. An Achaemenian Stronghold, *Acta Iranica* 6: 289-312.
- Henkelman, W. M. 2003a. An Elamite Memorial: The Šumar of Cambyses and Hystaspes, *Achaemenid History XIII*: 101-172.
- 2003b. Persians, Medes and Elamites: Acculturation in the Neo-Elamite Period, in G. B. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?): Assyria, Media, Persia (181-231)*, Padua.
- 2008a. *The Other Gods Who Are: Studies in Elamite-Iranian Acculturation Based on the Persepolis Fortification Texts*, Leiden.
- . 2008b. From Gabae to Taoce: The Geography of the Central Administrative Province, in P. Briant, W. Henkelman and M. W. Stolper (eds.), *L'archive des Fortifications de Persepolis: État des questions et perspectives de recherches (303-316)*, Paris.
- 2011. Of Tapyroi and Tablets, State and Tribes: The Historical Geography of Pastoralism in the Achaemenid Heartland in Greek and Elamite Sources, *Bulletin of the Institute of Classical Studies* 54/2: 1-16.
- Henkelman, W.F.M. and Stolper, M.W. 2009. Ethnic identity and ethnic labeling at Persepolis: The Case of the Skudrians, in P. Briant and M. Chauveau (eds.), *Organisation des pouvoirs et contacts culturels dans les pays de l'empire achéménide (271-329)*, Paris.
- Herzfeld, E. 1941. *Iran in the Ancient East*, Oxford.
- Hinz, W. 1961. Zu den Persepolis-Täfelchen, *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* 110: 236-51.
- 1971. Persia, c. 2400-1800 B.C, in I. Edwards, C. Gadd and N. Hammond (eds.), *Cambridge Ancient History, vol. 1, Part. 2, Early History of Middle East (644-680)*, Cambridge.
- Huff, D. 1999. Das Medische Grabrelief von Deh Now, *Studia Iranica* 28: 7-40.
- Ilan, D. 2011. Household Gleanings from Iron I Tel Dan, in A. Yasur-Landau, J. R. Ebeling and L. B. Mazow (eds.), *Household Archaeology in Ancient Israel and Beyond (133-154)*, Leiden.

- Jursa, M. 2007. The Babylonian Economy in the First Millennium BC, in G. Leick (ed.), *The Babylonian World (224-235)*, New York.
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian: Grammar, Texts and Lexicon*, New Haven.
- Kleiss, W. 1978. Felsgräber südöstlich von Behbahan, *AMI* 11: 87-89.
- Koch, H. 1981. Steuern in der achämenidischen Persis? *Zeitschrift für Assyriologie* 70: 105-137.
- 1986. Die achämenidische Poststrasse von Persepolis nach Susa, *AMI* 19: 133-147.
- Lambton, A. K. S. 1953. *Landlord and Peasant in Persia*, Oxford.
- Lewis, D. M. 1990. The Persepolis Fortification Texts, *Achaemenid History* IV: 1-6.
- Luschey, H. 1968. Studien zu dem Darius-Relief Bisutun, *AMI* 1: 63-94.
- Nasrabadi, B. M. 2005. Eine Steininschrift des Amar-Suen aus Tappeh Bormi (Iran), *Zeitschrift für Assyriologie* 95: 161-171.
- Olmstead, A. T. 1948. *History of the Persian Empire*, Chicago.
- Pollock, S. 1999. *Ancient Mesopotamia: The Eden that Never Was*, Cambridge.
- Potts, D. T. 2008. The Persepolis Fortification Texts and the Royal Road: Another Look at the Fahliyan Area, in P. Briant, W. Henkelman and M.W. Stolper (eds.), *Le archives des fortifications de Persépolis: État des questions et perspectives de recherches (275-301)*, Paris.
- Potts, D. T. *Asgari-Chaverdi*, A. Petrie, C. A. Dusing, A. Farhadi, F. McRae, I. K. Shikhi, S. Wong, E. H. Lashkari, A. and Javanmard Zadeh, A. 2007. The Mamasani Archaeological Project, Stage Two: Excavations at Qaleh Kali (Tappeh Servan/Jinjun [MS 46]), *Iran* 45: 287-300.
- Potts, D. T. *Asgari-Chaverdi*, 2009. Further Excavations at Qaleh Kali (MS 46) by the Joint ICAR-University of Sydney Mamasani Expedition: Results of the 2008 Season, *Iranica Antiqua* XLIV: 207-282.
- Renger, J. 2007. Economy of Ancient Mesopotamia: A General outline, in G. Leick (ed.), *The Babylonian World (187-197)*, New York.
- Roaf, M. 1995. Media and Mesopotamia: History and Architecture, in J. Curtis (ed.), *Later Mesopotamia and Iran Tribes and Empires (54-71)*, London.
- Rollinger, R. 1998. Der Stammbaum des achämenidischen Königshause oder die Frage der Legitimität der Herrschaft des Dareios, *AMIT* 30: 155-209.
- Root, M. C. 1991. From the Heart: Powerful Persianisms in the Art of the Western Empire, *Achaemenid History* VI: 1-29.
- Schmidt, E. F. 1970. *Persepolis III*, Chicago.
- Schmitt, R. 2000. *The Old Persian Inscriptions of Naqsh-e Rostam and Persepolis*, London.
- 2001. Gobryas, *Encyclopaedia Iranica* XI: 28-9.
- Shahbazi, A. Sh. 1983. Darius' Haft Kišvar, in H. Koch and D. N. Mackenzie (eds.), *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben (239-46)*, Berlin.
- 2002a. Haft, *Encyclopaedia Iranica* XI: 511-15.
- 2002b. Haft Kešvar, *Encyclopaedia Iranica* XI: 519-22.
- Stolper, M. W. 1985. *Entrepreneurs and Empire: The Muraš Archive, the Muraš Firm and Persian Rule Babylonia*, Leiden.
- 1992. The Estate of Mardonius, *Aula Orientalis* 10: 211-221.

- Stronach, D. 1997. Anshan and Parsa: Early Achaemenid History, Art and Architecture on the Iranian Plateau, in J. Curtis (ed.), *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism* (35-53), London.
- 2003. The Tomb at Arjan and the History of Southwestern Iran in the Sixth Century BCE, in N. F. Miller and K. Abdi (eds.), *Yeki Bud Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (249-259), Los Angeles.
- Sumner, W. M. 1994. Archaeological Measures of Cultural Continuity and the Arrival of the Persians in Fars, *Achaemenid History* VIII: 97-105.
- Tuplin, C. 2008. Taxation and Death: Certainties in the Persepolis Fortification Archive? in P. Briant, W. M. Henkelman and M.W. Stolper (eds.), *Le archives des fortifications de Persépolis: État des questions et perspectives de recherches* (317-86), Paris.
- Vogelsang, W. J. 1998. Medes, Scythians and Persian: The Rise of Darius in a North-South Perspective, *Iranica Antiqua* 33: 195-224.
- von Voigtlander, E. N. 1978. *The Bisitun Inscription of Darius the Great: Babylonian Version*, London.
- Wiesehöfer, J. 2009. The Achaemenid Empire, in Ian Morris and Walter Scheidel (eds.), *The Dynamics of Ancient Empires: State Power from Assyria to Byzantium* (66-98), Oxford.
- Young, T. C. 2003. Parsua, Parsa and Potsherds, in N. F. Miller and K. Abdi (eds.), *Yeki Bud Yeki Nabud: Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner* (243-48), Los Angeles.